گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید داوود یزدانیان از شهدای پدافند هوافضای سپاه در جنگ تحمیلی رمضان

همسرم شیرینی شهادتش را خودش پخش کرد!

■ علیرضا محمدی

شهید داوود یزدانیان، متولد سال ۶۶ در قم بود. زمانی که متولد شد، تنها نوه خانواده پدری و مادری‌اش بود و چون دو عمویش «داوود و ابوالفضل یزدانیان» قبل از تولد او به شهادت رسیده بودند، نام داوود را به یاد شهید یزدانیان برایش انتخاب کردند. آقا داوود بعدها وارد سپاه شد و مدتی هم در سپاه ولی‌امر و بیت‌رهبری خدمت کرد. بعدها وارد هوافضای سپاه شد و هیچ‌وقت شوق شهادت را از خودش دور نکرد. حتی دست‌نوشته‌ای از او وجود دارد که روی آن شهادتش را به امام زمان(عج) تبریک گفته است. در گفت‌وگو با زهرا جعفری، همسر شهید خاطراتی از شهیدی شنیدیم که کرامت و بخشش در نهادش بود و همیشه دغدغه کودکان کار را داشت و برای‌شان پدری می‌کرد.

چطور همسفر زندگی شهید یزدانیان شدید؟

ازدواج ما کاملاً سنتی بود. یکی از خانم‌های همسایه، ما را به هم معرفی کرده بود و به این ترتیب دو خانواده با هم آشنا شدند. آن زمان ترم اول دانشگاه بودم و اصلاً قصد ازدواج نداشتم؛ حتی به ازدواج فکر هم نمی‌کردم. بار اول که مادر شهید به خانه‌مان آمد، جوابم منفی بود. قبل از آن مادر ایشان یکی، دو بار تماس گرفته بودند و بعد هم برای خواستگاری آمدند. این رفت‌وآمدها چند بار تکرار شد و من تا قبل از آمدن خود شهید به خانه‌مان، پاسخم همچنان منفی بود. بعد که خود آقا داوود به خواستگاری‌ام آمد، یک نورانیتی در چهره‌شان دیدم که نتوانستم پاسخ منفی بدهم. منتها قرار شد چند ماهی، حدود پنج یا شش ماه با هم آشنا شویم و صحبت کنیم تا جواب نهایی را بدهم. سال ۹۰ ایشان به خواستگاری‌ام آمد و بعد از چند ماه عقد کردیم. دو سال بعد هم مراسم ازدواج‌مان برگزار شد.

در آن مدت چه شناختی از شهید پیدا کردید که باعث شد پاسخ مثبت بدهید؟

وقتی برای اولین بار خود شهید را دیدم تا حدی نظرم تغییر کرد. البته ایشان لباس‌های بسیار ساده‌ای می‌پوشید و برایم عجیب بود جوانی در آن سن تا این اندازه ساده‌پوش باشد. آقا داوود متولد سال ۱۳۶۶ بود و آن زمان حدود ۲۴ سال داشت. وقتی ایشان را دیدم، نورانیتی در چهره‌اش احساس کردم و معنویتی داشت که برایم جالب بود. بعدها هم درباره همه موضوعات و جوانب زندگی با هم صحبت کردیم. من دوست داشتم گفت‌وگوهایمان طولانی و صریح باشد و همه چیز را مطرح کنیم.

در صحبت‌هایش از علاقه به رهبری، نظام، خدمت و کار برای مردم و خانواده می‌گفت و دغدغه‌هایش را پنهان نمی‌کرد. خیلی صادقانه درباره خوشی‌ها و سختی‌های زندگی حرف می‌زد؛ زندگی را برایم گل‌وبلبل تصور نمی‌کرد و می‌خواست از همان ابتدا بدانم چه دشواری‌هایی ممکن است پیش بیاید تا خودم تصمیم بگیرم. در نهایت آنقدر مجذوب اخلاق و رفتار شهید شده بودم که نظرم این بود فقط با ایشان ازدواج کنم و شخص دیگری مد نظرم نبود. آنقدر جذب خصوصیات اخلاقی‌اش شده بودم که حتی متوجه کم‌پشتی جلوی موهای سرش نشده بودم؛ بعدها مادرم به این مسئله اشاره کرد و آنجا بود که متوجه شدم آقا داوود جلوی موهایش ریخته است.

زندگی مشترک‌تان چطور گذشت و طی این سال‌ها خصوصیات اخلاقی شهید را چطور دریافتید؟

خدا را شکر سال‌هایی که با هم زندگی کردیم بسیار عاشقانه و خوب بود. ایشان شخصیت بسیار خوبی داشت و اهل تلاش و پشتکار بود؛ هم در خانه و هم در محل کار. در محل خدمتش اگر بپرسید، می‌گویند حتی زمان استراحت مشغول کار بود. کم‌خواب، کم‌خوراک و کم‌حرف، اما شوخ‌طبعی و مزاح به جایی داشت. با شوخی‌هایشان پیر و جوان را می‌خنداند؛ گاهی آنقدر می‌خندیدیم که از خنده دل‌درد می‌گرفتیم. درعین حال به موقع حرف می‌زد، اهل غیبت نبود و موسیقی گوش نمی‌داد. شاید باورتان نشود، اما طی سال‌های زندگی مشترکمان هرچه فکر می‌کنم، گناهی از ایشان یادم نمی‌آید. شهید یزدانیان جمیع خصوصیات حسنه را داشت. از احترام به پدرومادر گرفته که هفته‌ای یک بار برای والدینش نماز می‌خواند و به من هم سفارش می‌کرد برای پدرومادرم نماز بخوانم. ایشان در کنار کار اصلی‌شان، شغل دومی هم برای خودش ایجاد کرده بود و در زمینه محصولات سلولزی کار می‌کرد. از درآمد شغل دومش برای کارهای خیر هزینه می‌کردیم. شهید یزدانیان ۱۴ فرزند معنوی داشت که آنها را سرپرستی می‌کرد و هر ماه بخشی از درآمدش را مستقیماً به حساب این ۱۴ کودک (به نیت ۱۴ معصوم) واریز می‌کرد. یا اگر کودک کاری را کنار خیابان می‌دید، حتماً می‌رفت با او صحبت می‌کرد؛ شماره‌اش را می‌گرفت و می‌پرسید؛ دوست‌دارد روی پای خودش بایستد؟ یا کار و شغلی برای خودش دست‌وپا کند... خیلی نسبت به این بچه‌ها دغدغه داشت و اصلاً نمی‌توانست بی‌تفاوت از کنار آنها عبور کند.

> **روز ۱۳ فروردین همه در خانه مادربزرگ آقای یزدانیان جمع شده بودیم. به خاطر شهادت رهبرمان همه عزادار بودیم و دورهمی ساده‌ای داشتیم. از قم به سمت خانه مادربزرگ‌شان در تهران رفتیم. شهید شیرینی خریده بود. وقتی پرسیدم برای چه شیرینی گرفتی، گفت این شیرینی ماجرا دارد و با شیرینی‌های دیگر فرق می‌کند. اصرار کرد یکی بردارم و گفت: «این شیرینی شهادت است»**

برخی شهدا روی اعمال حسنه مداومت و استمرار داشتند. شهید یزدانیان هم اینطور بود؟

آقا داوود یکسری روحیات خاصی داشت. مثلاً از همان سال‌های اول درباره شهادت حرف می‌زد و می‌گفت دوست دارد در جوانی شهید شود. به من می‌گفت همیشه کنار تو نیستم و باید خودت را برای روزهای نبودنم آماده کنی. پیش از عقد هم نوشته‌ای داشت که در دوره آموزشی سپاه نوشته بود؛ در آن از شهادت خودشان نوشته و به امام‌زمان (عج) تبریک گفته بود. این نوشته مربوط به سال‌ها پیش است. حدود ۱۴ سال‌ونیم، نزدیک به ۱۵ سال زندگی مشترک، حتی یک بار ندیدم بدون وضو بخوابد. اگر خسته بود و روی مبل دراز می‌کشید، بلند می‌شد وضو می‌گرفت و بعد می‌خوابید. نماز صبحش را هم بدون دعای عهد ندیدم. هرقدر کم خوابیده یا خسته بود، دعای عهد را می‌خواند و معمولاً هم این قرائت با گریه بود. ارادت ویژه‌ای به امام‌زمان(عج) داشت و در خواندن نماز شب هم سعی می‌کرد تا آنجا که می‌تواند این نمازها را از دست ندهد. در بین ائمه اطهار و معصومین، شهید یزدانیان به امام‌حسن(ع) و حضرت زینب(س) ارادت خاصی داشت. همین‌طور در مناسبت‌های مربوط به اهل‌بیت حتماً کاری می‌کردند؛ مثلاً اگر ولادت یکی از معصومین بود، شیرینی می‌خرید و بخشی را به محل کار می‌برد تا سربازها بخورند و آن مناسبت را به یاد داشته باشند. کار فرهنگی و هیئت را هم دوست داشت. در خانه ایستگاه صلواتی هماهنگ می‌کرد و می‌گفت بعد از نماز مغرب و عشا برای مردم لقمه ببریم. ما در خانه لقمه‌ها را آماده می‌کردیم و ایشان می‌برد؛ گاهی برای ۵۰۰ تا هزار نفر لقمه آماده می‌شد.

محل شهادت همسرتان کجا بود؟

اوایل زندگی‌مان شهید یزدانیان محل کارشان در سپاه ولی‌امر و بیت‌رهبری بود. بعد پدرم گفت کارتان را به قم منتقل کنید تا به خانه نزدیک باشید. آقا داوود هم به پادگان مصطفی خمینی آمد و به قم نزدیک‌تر شد. سال‌ها در این پادگان خدمت کرد و عاقبت همان جا به شهادت رسید. بعد از شهادت همسرم، یکی از علمای بزرگوار خوابی درباره شهید دیده بود؛ البته ایشان آقا داوود را نمی‌شناخت، بعد از دیدن این خواب، پیگیری کرده و به دلتنگش می‌شدند. بعد از شهادت همسرم، دخترها می‌پرسند چرا دوستان‌شان با پدرهای‌شان خداحافظی کردند ولی آنها نتوانستند، یا چرا دیگران به معراج رفتند ولی آنها نرفتند. من پاسخی ندارم که به آنها بدهم و تا الان در مورد وضعیت پیکر پدرشان به آنها نگفته‌ام. وقتی فهمیدم چیزی از پیکر ایشان باقی نمانده، باورم نمی‌شد. برایم بسیار سخت بود و هنوز هم نمی‌توانم آن روزها را توصیف کنم.



زینب خانم سمت چپ تصویر بر مزار بابا و فاطمه خانم که عکس پدر را در دست دارد

از روزهای آخر و نشانه‌هایی که پیش از شهادت دیدید، چه خاطره‌ای دارید؟

روز ۱۳ فروردین همه در خانه مادربزرگ آقای یزدانیان جمع شده بودیم. ایشان مادربزرگ‌شان را از کودکی «مامان‌خوبه» صدا می‌کردند. به دلیل شهادت رهبرمان همه عزادار بودیم و دورهمی ساده‌ای داشتیم. از قم به سمت خانه مادربزرگ‌شان در تهران رفتیم. شهید شیرینی خریده بود. وقتی پرسیدم برای چه شیرینی گرفتی، گفت این شیرینی ماجرا دارد و با شیرینی‌های دیگر فرق می‌کند. اصرار کرد یکی بردارم و گفت: «این شیرینی شهادت است.» بعد هم بین اقوام پخش کرد. اطرافیان یادشان مانده که آن روز با خوشحالی شیرینی پخش می‌کرد. ایشان سه روز بعد حدود ساعت ۲ بعدازظهر به شهادت رسید؛ نزدیک همان زمانی که شیرینی پخش می‌کرد.

آقا داوود روز ۱۵ فروردین به محل کارش رفت و هفدهم به شهادت رسید. قبل از ادامه صحبت‌هایم یک خاطره‌ای را هم بگویم که روز ۱۵ یا ۱۶ خرداد و در خلال جنگ ۱۲ روزه چون شهدای جنگ را می‌آوردند، مرتب برای خاکسپاری به گلزار شهدا می‌رفتیم. آن روز آقای یزدانیان پرسید اگر من شهید شدم، همنام عمویم هستم؛ من را کنار عمویم دفن کنید. دوست دارم پیش او باشم. عموی شهید و همسرم همنام بودند. الان خانواده ما دو شهید با نام داوود یزدانیان دارد و یک شهید به نام ابوافضل یزدانیان که هر دوی آنها عموی شهید بودند و در دوران دفاع مقدس هشت ساله به شهادت رسیده بودند. آن موقع حرفش را شوخی گرفتم و گفتم اجازه نمی‌دهند شما اینجا دفن شوید. ته دلم هم از این حرفش ناراحت شده بودم و گفتم برای این حرفی که زدی توبیخ می‌شوی. اما ایشان با جدیت به محلی اشاره کرد و گفت: «دو تا مزار آن طرف‌تر؛ دقیقاً همین‌جا خاک می‌شوم.» راستش من حرفش را جدی نگرفتم و گفتم اگر شما به شهادت برسید، اینجا دفن نمی‌شوید باید ببرند قسمت‌هایی که تازه دارد به گلزار ملحق می‌شود آنجا دفن شوید. بعد از شهادتش، طبق تصوری که داشتم، فکر می‌کردم پیکر را به قسمت انتهایی گلزار ببرند، اما درست همان جایی که شهید اشاره کرده بود دفن کردند. هر وقت سر مزارشان می‌روم، یادم می‌آید که گفت آنجا دفن می‌شود و حیف که من آن روز حرفش را جدی نگرفتم.

اسم همسرتان از روی نام عموی شهیدش انتخاب شده بود؟

بله، زمانی که مادر شوهرم آقا داوود را باردار بود، مادر شهیدان داوود و ابوالفضل یزدانیان (مادر بزرگ پدری شهید) خواب می‌بینند که فرزند شهیدش داوود با یک ظرف پر از زرشک پلو با مرغ جلوی در خانه‌شان آمده و در می‌زند. مادر بزرگ در را باز می‌کند و شهید داوود یزدانیان با صدای بلند فریاد می‌زند: به همه بگویید داوود دارد می‌آید... مادر بزرگ از خواب بیدار می‌شود و فردای همان روز همسرم به دنیا می‌آید و اسمش را به یاد عمویش و خوابی که دیده بود، داوود می‌گذارند.

خودتان پیش از شهادت همسرتان نشانه‌ای دیده بودید؟

شب آخر که در خانه بود، خوابی دیدم و آن را برای شهید تعریف کردم. در خواب در جایی ایستاده بودم و نمی‌توانستم به چپ و راست یا پشت سرم نگاه کنم. مکان و زمان برایم روشن نبود؛ نمی‌دانستم کجا هستم، زمین است یا هوا، شب است یا روز. صدایی مهربان و دلنشین که نه شبیه صدای مرد بود و نه زن، به من گفت: «زهرا خانم، آماده‌ای؟» چون آن زمان جنگ بود و خانه برخی همکاران همسرم آسیب دیده بود، فکر کردم شاید اتفاقی برای خودم بیفتد یا بیمار شوم. گفتم آماده نیستم؛ نماز و روزه قضا دارم و باید از کسانی حلالیت بخواهم. صبح همین خواب را برای همسرم تعریف کردم. بعد از رفتن ایشان به محل کار، همان خواب دوباره تکرار شد. بار دوم صدا گفت خودت را برای شهادت آماده کن. من پرسیدم برای شهادت چه کسی؟ شب سوم هم خواب دیدم و این بار گفتم خودم که شهید نمی‌شوم؛ برای یک شهید دیگر آماده شوم؟ پاسخ شنیدم: «آن شهید تو نیستی؛ خودت را آماده کن، نگران نباش، ما هستیم.» خواب را برای مادرشوهر و اقوام همسرم هم تعریف کرده بودم. در خواب سوم، موضوع برایم جدی‌تر شد. روز هفدهم فروردین همسرم به شهادت رسید و روز بعد، هجدهم باید به خانه برمی‌گشت، چون نیامد با توجه به خوابی که دیده بودم نگران شدم و چند بار با تلفن همسرم تماس گرفتم. می‌دانستم تلفنش همراهش نیست و احتمالاً در خودرو یا بیرون از محل خدمت است، اما باز هم زنگ زدم. یک بار تماس وصل شد و دلم ریخت، ولی باز به خودم دلداری می‌دادم، محل خدمتش شلوغ است و شاید تماس را ندیده است. آن شب خانه مادرم بودم تا اینکه پدرشوهرم خبر شهادت ایشان را آورد و متوجه شدم آقا داوود روز قبل (هفدهم فروردین) به شهادت رسیده است.

با آن همه تعلق خاطری که دخترهای‌تان به پدرشان داشتند، الان چطور نبود بابا را تحمل می‌کنند؟

خیلی سخت است. هنوز دختر کوچک‌ترم می‌پرسد پدرش کجاست و دلتنگی‌اش را می‌گوید. سعی می‌کنم حواس‌شان را پرت کنم، اما دلتنگی هست. من فقط همسرم را از دست ندادم؛ رفیق و همدمم را از دست دادم. ما رابطه‌مان فقط رابطه زن و شوهری نبود؛ ایشان همه فکر و زندگی من بود. وقتی از همه جا خسته می‌شدم و دلگیر، با دیدن ایشان تمام غصه‌هایم را فراموش می‌کردم. یک وجود نازنینی برای همه ما بود که از دست دادیمش... دخترها خواب‌های زیادی از پدرشان می‌بینند. گاهی خواب‌هایی را تقریباً هم‌زمان می‌بینند و وقتی بیدار می‌شوند و تعریف می‌کنند، می‌بینیم که هر دو خواب یکی بوده. واقعاً فقدان‌شان سخت است و صبر در برابر شهادت هم صبر ویژه‌ای می‌خواهد. امیدوارم این صبر با عنایت خدا و اهل‌بیت(ع) همراه باشد.



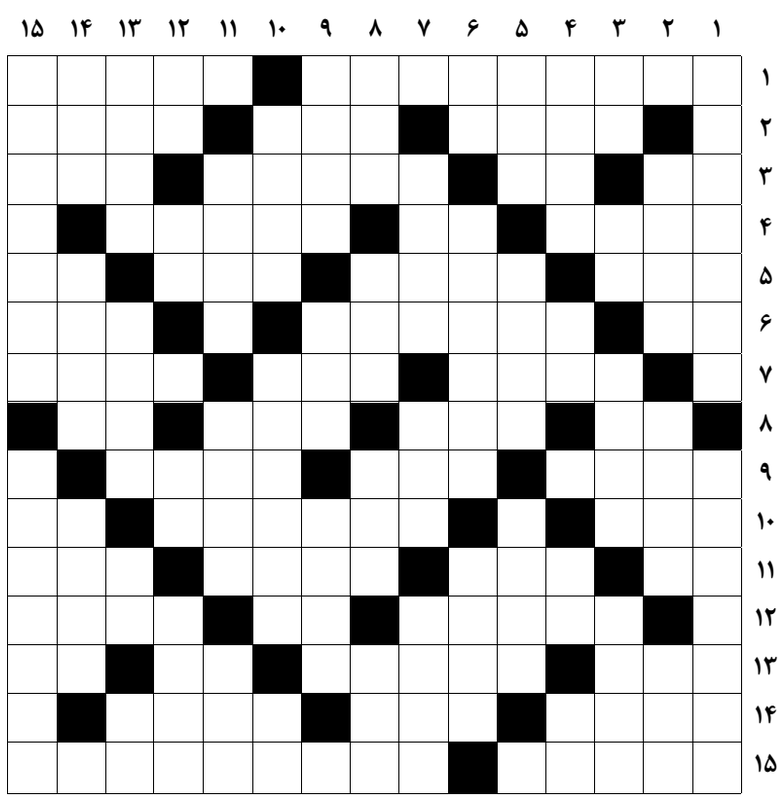
جدول

از راست به چپ

■ ۱- گزارش یا خبر بسیار مهم- بیگانه ■ ۲- فرستاده و پیک- قوچ جنگی- میوه ترش و شیرین ■ ۳- ناخن چهارپاست و داروی کشنده- ضمیر غایب- شهر و استانی به همین نام- پدر ■ ۴- علم استدلال- درون دهان- عنصر استخوان ■ ۵- رنگ آسمان- پدر ایندراگاندی- چرم نرم- الفبای موسیقی ■ ۶- جفت ماده- پول رایج قابل پرداخت و دریافت- بدگویی کردن ■ ۷- تبرئه شده- قطعه زمین کشاورزی- مهاجم بنام اتلتیکو مادرید ■ ۸- ورزش مادر- عدد یک رقمی- خلق و خو- یازده ■ ۹- شبنم- سبزی نقلی- خالق سبک شناسی ■ ۱۰- لوس- از خاندان اصیل ایرانی و شیعی مذهب ساکن منطقه دیلمان- رطوبت ■ ۱۱- علامت مفعول- نوعی پارچه- بین پیچ و مهره- فرش و گستردنی ■ ۱۲- خط کش سه گوش- راه میان بر- تحریم اجتماعی یک عمل یا یک کلمه به طور رسمی ■ ۱۳- خانه زمستانی- بیزار- اندک- تاج تو خالی ■ ۱۴- حاکم شراب خوار کوفه- کلمه هشدار و آگاهی- حفاظ چوبی ■ ۱۵- زنبق سفید- پروتکل

از بالا به پایین

■ ۱- جزیره ای در استرالیا- مولد برق ■ ۲- صندلی وعظ و خطابه- آنکه می داند و می پرسد- ترک وطن ■ ۳- پایه و اساس- درنوردیدن- مهاجم بابرن مونیخ- فرار ■ ۴- دورویی- مغرور- کجاست- مردن بر اثر غصه ■ ۵- دشمن فرشته- سیم- زمزمه کردن ■ ۶- گربه عرب- حفظ تندرستی و سلامت- کار و شغل ■ ۷- قرمز بین صورتی و نارنجی- دیوار بلند- دشمن فرشته ■ ۸- زبان فارسی قدیم- میدانی در تهران- میوه باب گلو- فدراسیون بین المللی دو و میدانی ■ ۹- هلاک و نیست شونده- حجم هندسی- روشن و آشکار ■ ۱۰- دانشکده- لوله سفالی- عدد منفی ■ ۱۱- پیامک- مشهور- بخشش ■ ۱۲- تن پوش چهارپا- مساوی- همراه ناله- شهرنشینی ■ ۱۳- غلاف شمشیر- فریاد بلند- آش- شاه بی شین ■ ۱۴- سلاح مخرب- به کار بستن قانون- وقت کار ■ ۱۵- تیمی معتبر در فوتبال ایتالیا- پسر کوروش



جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۳	۸	
	۱	۲						
			۴		۵		۶	
		۴		۲				۶
۲							۹	۸
۳	۷			۶				
		۱	۸		۲			
						۴	۵	
		۶	۳		۱	۸		

۶	۸	۷	۱	۴	۳	۲	۵	۹
۱	۵	۴	۲	۶	۸	۳	۹	۷
۳	۹	۲	۴	۵	۷	۱	۶	۴
۴	۱	۳	۷	۲	۵	۶	۸	۳
۷	۶	۸	۴	۳	۱	۵	۲	۶
۲	۳	۵	۸	۹	۶	۴	۷	۱
۵	۴	۱	۹	۸	۲	۷	۳	۶
۸	۲	۶	۵	۷	۴	۹	۱	۵
۹	۷	۳	۶	۱	۹	۸	۴	۲

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۵۳

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ن	چ	ی	ل	■	ا	ر	د	ن	■	م	ش	و	م
۲	ل	ی	و	ا	ن	■	ی	و	ر	و	■	ا	و	ب	ه
۳	م	س	د	■	گ	ا	ل	ن	■	ش	ا	ت	ل	■	د
۴	پ	ا	ت	ک	■	ر	ا	ق	د	■	چ	ر	ا	ح	ی
۵	ی	ن	■	م	م	ا	ت	■	ر	ک	ی	ک	■	ر	ش
۶	ا	■	ت	ا	و	ل	■	ش	و	ا	ل	■	ک	ف	ه
۷	د	ر	م	ن	ه	■	چ	ا	د	ه	■	ش	ر	ش	ر
۸	■	ع	ه	د	ن	ا	م	ه	گ	ل	س	ت	ا	ن	■
۹	خ	د	ی	و	■	ش	ن	ه	ی	ر	■	م	ر	م	و
۱۰	ر	ا	د	■	س	ت	و	ن	■	گ	ا	م	ت	■	غ
۱۱	م	س	■	و	ز	ی	ر	■	ن	و	ک	ر	■	ن	ا
۱۲	ن	ا	ر	س	ا	■	ی	ا	س	ا	■	غ	ز	ا	ل
۱۳	ک	■	ا	و	ر	ه	■	م	ب	ش	ر	■	ا	ر	س
۱۴	و	ی	ز	ا	■	ب	ر	ا	ی	■	ا	ف	ی	و	ن
۱۵	ب	و	ک	س	■	ل	ی	س	ت	■	ب	ا	ل	ن	گ